



قواعد فقهیه

درس تمهیدیه فی القواعد الفقهیه

درس ۶

مقدمه

همان طور که گذشت، در این دروس، حدیث لاتعداد در ضمن ۱۲ محور مورد بررسی قرار خواهد گرفت، در درس گذشته، محور سوم تا پنجم این قاعده مورد بررسی قرار گرفت و معلوم شد که این حدیث، شامل عامد نمی شود ولی اختصاص به ناسی هم ندارد بلکه شامل جاهل هم می گردد و حتی اطلاقش، شامل جاهل مقصر هم می شود ولی بخاطر قرینه اجماع، جاهل مقصر از تحت شمول روایت خارج می گردد.

بحث از اینکه عامد در بعضی از حالات معذور است و روایت، شامل او می شود و اینکه روایت، اختصاص به حالت فراغ از عمل ندارد و بحث از شمول روایت نسبت به حالت زیاد کردن جزء یا شرط، سه محور دیگری است که در این درس به آن اشاره خواهد شد.

بحث پیرامون محور نهم تا دوازدهم، انشاء الله در دو درس آینده پیگیری خواهد شد.

٦- معذورية العاقد فى بعض الحالات

ذكرنا ان الحديث لا يشمل العاقد. و نستدرک الآن لنقول: ان الحديث يشمل العاقد فيما اذا كان إخلاله العمدى عن عذر، كما لو اقتدى بشخص باعتقاد أنه عادل و ترك قراءة الحمد و السورة، ثم اتضح أنه فاسق؛ ان ترك القراءة فى هذه الحالة عمدى، إلا أنه عن عذر حيث تخيل عدالة الامام و تحمله القراءة.

و هكذا لو كان المكلف يصلّى منفردا فأتى فى الركعة الثانية بالتسيبىحات بتخيل انها الركعة الثالثة.

أو اقتدى بشخص بتخيل أنه يصلّى فريضة فاتضح أنه يصلّى نافلة، فان الصلاة محكومة فى الحالات المذكورة بالصحة، إذ الخلل اما من ناحية نيّة الاقتداء بمن لا يصح الاقتداء به، أو من ناحية ترك القراءة عن عمد و اختيار، و كلاهما لا يضرّ لقاعدة لا تعاد.

ثم ان الوجه فى شمول الحديث لحالة الترك العمدى عن عذر هو ان ما تقدّم من الوجهين السابقين لعدم الشمول لحالة العمد لا يعمّ الحالة المذكورة، فالمنافاة مع جزئية الجزء أو شرطية الشرط لا تلزم، كما ان الانصراف المدعى لا يتم هنا.

٧- هل تختص القاعدة بحالة الفراغ

تارة يصلّى المكلف و بعد الفراغ منها يتضح له الخلل فيها بترك جزء أو شرط، كما اذا انكشف له عدم ستر عورته، و اخرى يتضح له ذلك فى أثناء العمل.

أما الحالة الأولى فهى القدر المتيقن من الحديث.

و اما الحالة الثانية فقد يقال بعدم شمول الحديث لها، لأن التعبير بالإعادة يدلّ على ضرورة الفراغ من العمل و إلا فلا معنى للإعادة و عدمها. و هكذا التعبير بالصلاة يدلّ على إرادة تمام الصلاة.

و فيه: ان لفظ الصلاة كما يصدق على المجموع يصدق على البعض أيضا، فيقال مثلا: لا تتكلم فى صلاتك، أى أثناءها و قبل اكمالها.

و التعبير بإعادة الصلاة كما يصح بلحاظ تمام الصلاة، كذلك يصح بلحاظ بعضها.

و عليه فمقتضى اطلاق الحديث شموله للحالة الثانية أيضا و عدم اختصاصه بالاولى.

تارة يكون الاخلال في الصلاة بسبب ترك جزء أو شرط و أخرى يكون بسبب زيادة ذلك.

و القدر المتيقن من الحديث هو الأول. و قد وقع الاختلاف في شموله لحالة الزيادة فقليل بعدم الشمول، لأن ثلاثة من الخمسة - و هي الوقت و القبلة و الطهور - لا يتصور فيها الزيادة.

و الصحيح هو الشمول.

اما بناء على ما هو المعروف من ان حذف المتعلق يدلّ على العموم فالأمر واضح، إذ الحديث لم يقل: لا تعاد الصلاة من النقيصة إلّا في خمسة، بل حذف المتعلق و قال: لا تعاد الصلاة إلّا من خمسة.

و اما بناء على التشكيك في دلالة حذف المتعلق على العموم فيمكن التمسك بعموم التعليل و ان السنة لا تنقض الفريضة، ان هذا التعليل لا يتناسب و خصوص النقيصة بل يلتئم مع الزيادة أيضا، و واضح ان عموم التعليل قرينة على عموم الحكم المعلل و عدم اختصاصه بحالة النقيصة.

و من الغريب ما ذكره بعض من ان التعليل يدلّ على الاختصاص بالنقيصة إذ المقصود منه ان الأجزاء التي فرضها الله سبحانه متى ما تحققت فلا يضرّ فقد غيرها.

و فيه: ان تفسير التعليل بهذا الشكل الضيق تفسير لا وجه له.

و اما ما استدللّ به من ان ثلاثة من الخمسة لا يتصور فيه الزيادة فيمكن دفعه بأن ذلك قرينة على عدم إرادة الزيادة في خصوص الثلاثة المذكورة، و لا يصلح قرينة على عدم إرادتها في مطلق الخمسة.

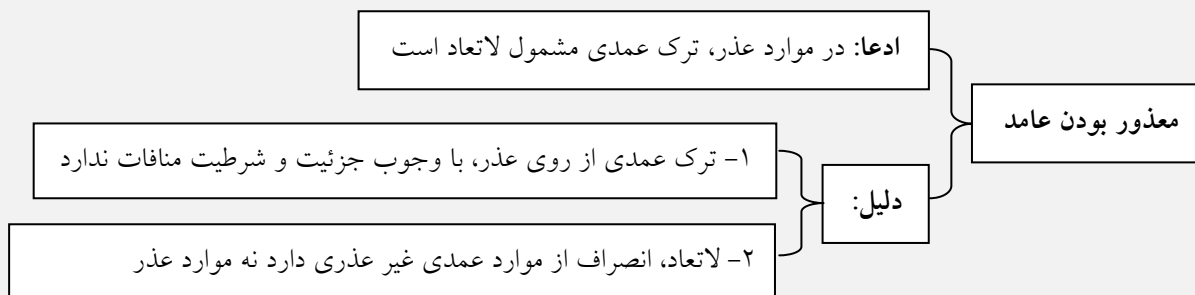
۶- عامد در بعضی از حالات معذور است.

همانطور که در محور سوم گذشت، حدیث لاتعاد، شامل کسی که از روی عمد، جزء یا شرطی را ترک کرده است نمی شود لکن این کلام در خصوص مواردی است که شخص عامد، بدون هیچ عذری، به جزء یا شرط نماز خلل وارد کند که در این صورت چون ترک عمدی و بدون عذر آن جزء یا شرط، با واجب بودن آن جزء یا شرط، منافات دارد و همچنین انصرافی که حدیث لاتعاد از چنین مواردی داشت گفته می شد که حدیث لاتعاد، شامل این موارد نمی شود اما در صورتی که ترک عمدی جزء یا شرط، از روی عذر باشد، دیگر نمی توان گفت که ترک عمدی آن، با وجوب جزئیت و شرطیت منافات دارد زیرا این شخص در ترک این واجب، معذور بوده و حدیث لاتعاد شامل او خواهد شد همچنین نمی توان ادعا کرد که حدیث لاتعاد، از این موارد عذر هم انصراف دارد و تنها شامل موارد غیر عمدی می شود.

مثلاً اگر کسی به اعتقاد اینکه فلان شخص عادل است، به او اقتدا کرد و حمد و سوره را نخواند، بعد معلوم شد که او فاسق است، در اینجا اگر چه حمد و سوره را عمداً ترک کرده است ولی این ترک عمدی حمد و سوره، ضرری به نماز او نمی زند زیرا ترک او از روی عذر بوده است و مشمول حدیث لاتعاد می گردد و از آنجا که به مقتضای لاتعاد اگر کسی غیر از آن پنج مورد را در نماز ترک کرد، نمازش اعاده ندارد در این مثال، اخلاقی که به نماز او وارد شده است یا بخاطر این است که نیت، اقتدا به کسی را کرده که اقتدا به او صحیح نبوده است و یا بخاطر این است که حمد و سوره را ترک کرده و هیچکدام از اینها ضرری به نماز نمی زند زیرا از موارد پنج گانه در حدیث نیست و طبق حدیث لاتعاد باید گفت که نماز او اعاده ندارد.

مثال دیگر موردی است که به کسی که داشته نافله می خوانده اقتدا کرده در حالیکه خیال می کرده آن شخص نماز واجب می خواند و بعد از نماز، فهمید که نماز امام جماعت، نافله بوده نه نماز واجب، در این جا هم حمد و سوره را عمداً ترک کرده ولی، نماز او باطل نیست زیرا عذر داشته و مانند مثال بالا حدیث لاتعاد شامل او می شود.

مثال دیگر شخصی است که مشغول نماز فراداست و در رکعت دوم به خیال اینکه در رکعت سوم است، به جای حمد و سوره، تسبیحات اربعه می خواند، در اینجا هم چون این شخص، واقعاً خیال می کرده رکعت سوم است، عمداً تسبیحات خوانده و این طور نبوده که اشتبهاً تسبیحات بخواند یا حمد و سوره را فراموش کرده باشد ولی در اینجا هم ترک عمدی از روی عذر بوده و بخاطر همین، نماز او مشمول حدیث لاتعاد می شود و اعاده ندارد.



تطبيق

۶- معذورية العامد في بعض الحالات

۶- معذور بودن عامد در بعضی از حالات

ذكرنا ان الحديث لا يشمل العامد. و نستدرک الآن لنقول: ان الحديث يشمل العامد فيما اذا كان إخلاله العمدي عن عذر، كما لو اقتدى بشخص باعتقاد أنه عادل و ترك قراءة الحمد و السورة، ثم اتضح أنه فاسق؛ ان ترك القراءة في هذه الحالة عمدی، إلا أنه عن عذر حيث تخيل عدالة الامام و تحمله القراءة.

گفتیم که حدیث (لاتعاد) شامل عامد نمی شود و الان برای درک و توضیح بهتر مطلب، نکته ای بیان می کنیم و می گوئیم: همانا در مواردی که اخلاص عمدی از روی عذر باشد، حدیث مزبور شامل عامد می شود مانند اینکه اگر به شخصی اقتدا کند به اعتقاد اینکه او عادل است و قرائت حمد و سوره را ترک کند سپس برای او روشن شود که او فاسق بوده است؛ ترک قرائت در این حالت عمدی است غیر از اینکه این ترک از روی عذر است زیرا خیال می کرده که امام (جماعت) عادل است و (به همین جهت) قرائت نماز را بر عهده او گذاشته است.

و هكذا لو كان المكلف يصلّي منفرداً فأتى في الركعة الثانية بالتسبيحات بتخيل انها الركعة الثالثة.

و همین طور است اگر مکلف به صورت فرادا نماز بخواند پس به خیال اینکه در رکعت سوم است در رکعت دوم تسبیحات را بجا بیاورد.

أو اقتدى بشخص بتخيل أنه يصلي فريضة فأضح أنه يصلي نافلة، فإن الصلاة محكومة في الحالات المذكورة بالصحة، إذ الخلل اما من ناحية نية الاقتداء بمن لا يصح الاقتداء به، أو من ناحية ترك القراءة عن عمد و اختيار، و كلاهما لا يضر قاعدة لا تعاد.

يا به شخصي به خيال اينکه او نماز واجب می خواند اقتدا کند سپس روشن شود که او نافله می خوانده ؛ پس نماز در حالات ذکر شده محکوم به صحت است زیرا خلل يا از ناحیه نیت اقتدا به کسی که اقتدا به او صحیح نبوده بوده است يا از ناحیه ترک قرائت از روی عمد و اختيار؛ و هر دوی اینها بنخاطر قاعده لاتعداد ضرری (به نماز) نمی زنند.

ثم ان الوجه في شمول الحديث لحالة الترك العمدي عن عذر هو ان ما تقدم من الوجهين السابقين لعدم الشمول لحالة العمد لا يعم الحالة المذكورة، فالمنافاة مع جزئية الجزء أو شرطية الشرط لا تلزم، كما ان الانصراف المدعى لا يتم هنا.

سپس وجه شمول حدیث برای حالت ترک عمدی از روی عذر، همان چیزی است که دو وجه سابق گذشت

۷- اختصاص نداشتن به حالت فراغ از عمل

آنچه به طور یقینی از حدیث لاتعداد فهمیده می شود این است که اگر مکلف، بعد از نماز متوجه شود که جزء یا شرطی از نماز را نیاورده است و آن جزء یا شرط ، یکی از پنج موردی که در روایت لاتعداد به آن اشاره شده نباشد، مانند این که مکلفی بعد از نماز بفهمد که در بین نماز، عورتش پوشیده نبوده است ، در این صورت نماز این شخص، مشمول حدیث لاتعداد می شود و اعاده لازم ندارد اما سوال اینجاست که اگر مکلف در بین نماز بفهمد که جزء یا شرط را نیاورده است ، در این صورت آیا باز هم می توان گفت نماز او مشمول حدیث لاتعداد می گردد یا اینکه حدیث لاتعداد مختص به مواردی است که نماز ، تمام شده باشد و بعد از نماز برای مکلف معلوم شود که به جزء یا شرط نماز، خلل وارد کرده است؟

ممکن است گفته شود که این حدیث ، تنها مختص موارد فراغ از عمل است بنابراین اگر مکلف در بین نماز، فهمید که خللی به نماز وارد کرده، نماز او مشمول قاعده لاتعداد نیست.

دلیل:

۱- در این حدیث، تعبیر «اعاده» آمده است و این تعبیر، مختص کسی است که نمازش تمام شده و الا به کسی که نمازش هنوز تمام نشده، معنا ندارد که گفته شود نمازت را اعاده بکن یا اعاد نکن.

۲- در این حدیث، اعاده به نماز نسبت داده شده است و تعبیر به «لاتعاد الصلوه» شده است از طرفی، وقتی عنوان صلات، محقق می شود که نماز، تمام شده باشد، و الا به نماز ناقص، نماز گفته نمی شود.

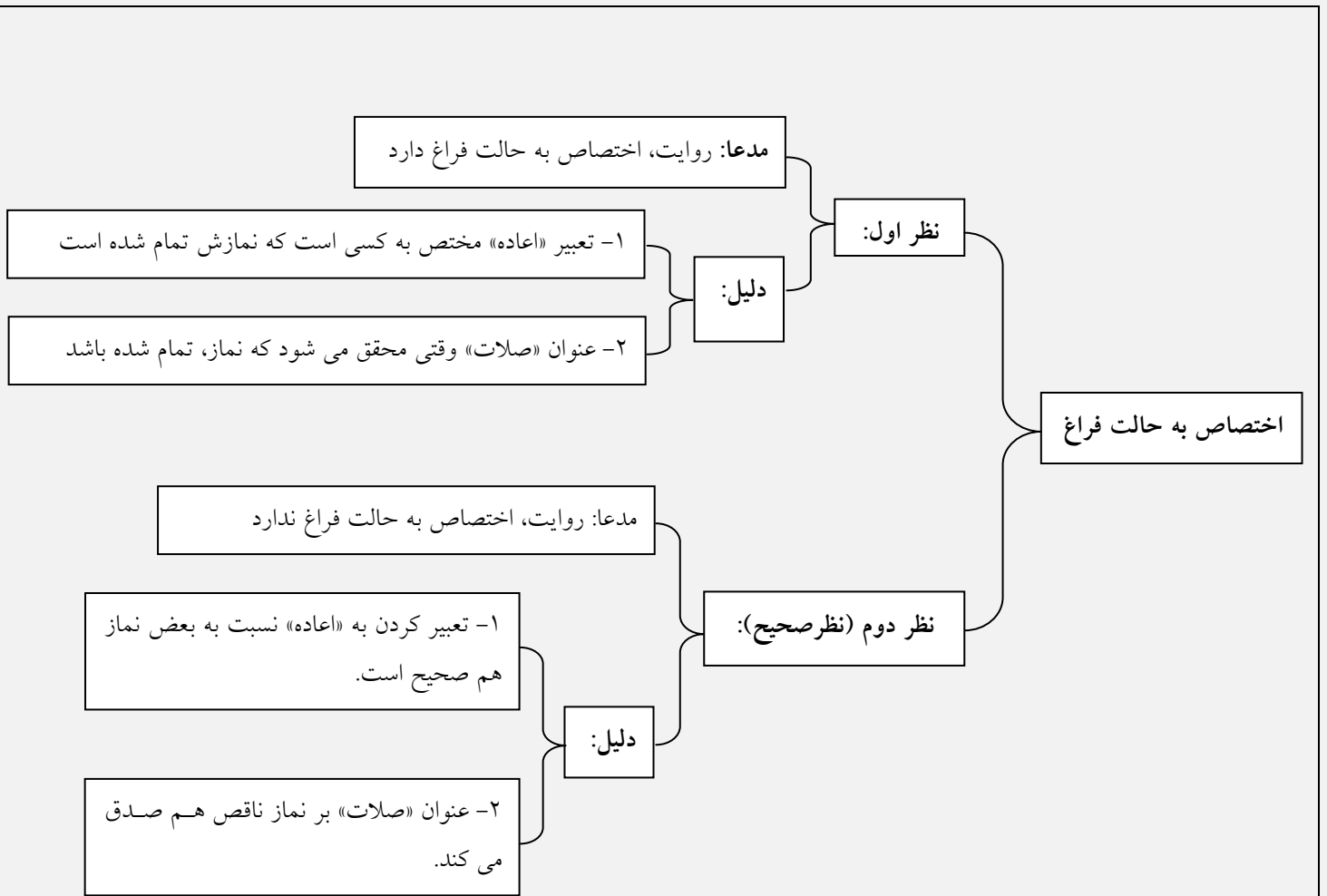
لکن به نظر می رسد که هر دو دلیل ذکر شده، ناتمام است و نمی تواند اختصاص حدیث به صورت فراغ از عمل را اثبات کند زیرا:

اولاً: این طور نیست که تعبیر «اعاده» مختص به کسی باشد که نمازش را تمام کرده است بلکه به کسی که بخشی از نماز را خوانده باشد هم عرفاً گفته می توان گفت: نمازت را اعاده کن و استعمال این تعبیر برای چنین کسی، غلط نیست.

ثانیاً: عنوان صلات، همانگونه که بر نماز کامل صدق می کند، بر نماز ناقص هم صادق است بنابراین استعمال صلات در صلات ناقص هم صحیح است. شاهد این مدعا این است که وقتی گفته می شود: در نمازت صحبت نکن؛ معنای آن این است که در بین نماز صحبت نکن؛ نه اینکه بعد از اینکه نمازت تمام شده است صحبت نکن! بنابراین استعمال کلمه نماز، در نماز ناقص هم صحیح است و الا چنین استعمالی که کسی بگوید در نماز صحبت نکن باید غلط باشد.

از مجموع آنچه گفته شد نتیجه گرفته می شود که این حدیث شریف، اختصاص به حالت فراغت از عمل، ندارد بلکه شامل کسی که در بین نماز هم متوجه شد که جزء یا شرطی را ترک کرده هم می گردد.^۱

^۱ - اینکه در اثناء نماز فهمید که مثلاً تشهد نخوانده لازم باشد تشهد را - تا وقتی وارد رکن بعدی نشده- بخواند؛ زیرا از وقتی فهمید که فلان جزء را نیاورده است، چنین شخصی عامد محسوب می شود و اگر به وظیفه فعلی اش که مثلاً خواندن تشهد، بعد از اینکه فهمید تشهد را بجا نیاورده است، عمل نکند، نمازش مشمول حدیث لاتعاد نمی شود.



تطبيق

۷- هل تختص القاعدة بحالة الفراغ

آیا این قاعده مختص به حالت فراغت (از عمل) است؟

تارة یصلی المكلف و بعد الفراغ منها یتضح له الخلل فیها بترك جزء أو شرط، كما اذا انكشف له عدم ستر عورته، و أخرى یتضح له ذلك فی أثناء العمل.

در یک صورت مکلف، نماز می خواند و بعد از فراغت از نماز برایش روشن می شود که به سبب ترک جزء یا شرطی، خللی در نماز وارد کرده است مانند این که برای او آشکار شود که عورتش پوشیده نبوده است و در صورت دیگر برای مکلف در بین نماز، روشن می شود که خللی به نماز وارد کرده است.

أما الحالة الأولى فهي القدر المتيقن من الحديث.

اما حالت اول، پس مقدار یقینی از (دلالت) حدیث همین صورت است.

و اما الحالة الثانية فقد يقال بعدم شمول الحديث لها، لأن التعبير بالإعادة يدلّ على ضرورة الفراغ من العمل و إلا فلا معنى للإعادة و عدمها. و هكذا التعبير بالصلاة يدلّ على إرادة تمام الصلاة.

اما حالت دوم، پس گاهی گفته می شود که حدیث (لاتعاد) شامل آن نمی شود زیرا تعبیر کردن به اعاده دلالت می کند بر اینکه فراغت از عمل ضروری است و گرنه معنایی برای اعاده کردن و اعاده نکردن وجود ندارد و همین طور تعبیر کردن به نماز دلالت می کند بر اینکه تمام کردن نماز، اراده شده است.

و فيه: ان لفظ الصلاة كما يصدق على المجموع يصدق على البعض أيضا، فيقال مثلا: لا تتكلم في صلاتك، أي أثناءها و قبل اكمالها.

اشكال: همانا لفظ نماز همانطور که بر مجموع نماز صدق می کند بر بعضی از آن هم صدق می کند پس به عنوان مثال گفته می شود: در نماز صحت نکن، یعنی در بین نماز و قبل از کامل شدن آن صحت نکن.

و التعبير بإعادة الصلاة كما يصح بلحاظ تمام الصلاة، كذلك يصح بلحاظ بعضها.

و تعبیر به اعاده نماز، همانطور که به لحاظ نماز تامّ (نماز کامل)، صحیح است، همینطور به لحاظ بعض نماز هم صحیح است.

و عليه فمقتضى اطلاق الحديث شموله للحالة الثانية أيضا و عدم اختصاصه بالاولى.

بنابراین مقتضای اطلاق حدیث (لاتعاد) این است که شامل حالت دوم هم بشود و اختصاص به حالت اول نداشته باشد.

۸- عمومیت نسبت به حالت زیاده:

آنچه به طور یقینی حدیث لاتعاد بر آن دلالت می کند، این است که اگر کسی جزء یا شرطی در نماز را ترک کرد، نمازش اعاده ندارد؛ لکن سوال اینجاست که اگر کسی جزء یا شرطی را در نماز زیاد کرد، آیا حدیث لاتعاد شامل چنین شخصی هم می شود؟

در این که لاتعاد شامل حالت زیاده می شود یا نه اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی معتقدند که این حدیث، شامل حالت زیاده نمی شود زیرا در سه مورد از این موارد پنج گانه ذکر شده در روایت، یعنی قبله و وقت و طهارت از

حدث ، زیاد کردن قابل تصوّر نیست و همین باعث می شود که حدیث، ظاهر در حالت نقصان باشد نه حالت زیاده.

لکن به نظر می رسد که قول صحیح این است که حدیث لاتعاد، شامل حالت زیاده هم می شود.

دلیل:

۱- حذف متعلق ، همیشه دلالت بر عموم می کند و در این حدیث، متعلق لاتعاد الصلوٰة ، حذف شده است زیرا نفرمود نماز را بخاطر نقیصه ، اعاده نکن؛ بلکه به صورت کلی فرمود نماز را اعاده نکن و از همین قرینه که جهت نقیصه را نفرمود، می فهمیم که لاتعاد، شامل حالت زیاده هم می شود.

۲- اگر بر فرض دلالت حذف متعلق بر عموم در این حدیث ، پذیرفته نشود ؛ گفته می شود که تعلیلی که در روایت آمده است عام است و عموم تعلیل دلالت بر عمومیت حکم معلّل دارد.

توضیح اینکه:

در بحث عام و خاص ، قاعده ای تحت عنوان «التعلیل یعمّم و یخصّص» مطرح است که معنایش این است که اگر علتی برای حکم ذکر شد، هر جا این علت باشد، آن حکم هم وجود دارد^۱ و در این حدیث ، علت اینکه اعاده لازم نیست این است که سنت ، نمی تواند فریضه را از بین ببرد، یعنی جزء یا شرط نماز که سنت است ، اگر کم یا زیاد شود، نمی تواند اصل نماز که فریضه است را خراب کند تا اعاده لازم باشد و روشن است که این تعلیل، شامل حالت زیاده هم می شود زیرا سنت بودن ، معنایش کم کردن جزء یا شرط نیست بلکه خود وجوب جزء یا شرط است که سنت است و این جزء یا شرط چه کم بشود یا زیاد، در واقع صحیح است که گفته شود سنت ، فریضه را از بین نمی برد.

۳- این قرینه که سه مورد از پنج مورد ذکر شده در روایت، قابل زیاد کردن نیستند نهایتاً می تواند قرینه باشد بر اینکه در این سه مورد، زیاد کردن اراده نشده است ولی این نمی تواند قرینه باشد بر اینکه در دو مورد دیگر هم زیاد کردن اراده نشده است بلکه روایت ، به خودی خود عام است و شامل حالت زیاده در همه

^۱ - مقصود از این قاعده این است که اگر چیزی به عنوان علت حکم بیان شد ، حکم شرعی ، دائر مدار این علت است به این معنا که هر جا این علت باشد ، آن حکم شرعی خاص هم وجود دارد و هر جا آن علت نباشد آن حکم هم نیست به خاطر همین گفته اند که علت ، هم عمومیت می دهد یعنی باعث می شود که در موارد دیگر هم که این علت وجود دارد ، حکم موجود باشد پس دایره حکم را وسیع تر می کند و هم تخصیص می زند یعنی اگر جایی بود که علت نبود ، آن حکم ، دیگر وجود ندارد . مثلاً فرض کنیم در روایات علت واقعی حرام بودن شراب را مسکر بودن آن دانسته باشند و گفته شده باشد که « الخمر حرام لأنه مسکر » ؛ در اینجا اگر چه حکم حرمت، تنها روی عنوان «الخمر» رفته است بنابراین دلیلی وجود ندارد که مایعات دیگری که خمر نیست مثل الکل هم حرام باشد ؛ ولی چون در این روایت علت حکم بیان شده است ؛ همین علت به حکم حرمت یک عمومیتی می دهد که باعث می شود در مورد مایعاتی که خمر نیستند ولی مسکر هستند هم حکم حرمت جاری شود ، همین طور این علت تخصیص می زند مثل اینکه بر فرض خمری داشته باشیم که به خاطر فعل و انفعالات شیمیایی ، خاصیت مسکر بودنش را از دست داده باشد، در اینجا اگر چه حکم حرمت روی همه خمرها رفته و در روایت ، استثنا نشده که خمری که خاصیت مسکر بودنش را از دست داده باشد حرام نیست ولی همین بیان علت حکم کافی است که حکمی که روی همه خمر ها رفته را تخصیص بزند و آن را تنها مخصوص خمرهایی بکند که خاصیت مسکر بودن را دارند.

پنج مورد می شود ولی به خاطر قرینه ای که وجود دارد ، در سه مورد از آن پنج مورد می گوییم چنین عمومیتی وجود ندارد چون امکان آن نیست.

دلیل دیگری برای عدم شمول زیاده:

برخی، برای اثبات اینکه روایت شامل حالت زیاده نمی شود به همان تعلیل مذکور در روایت استناد کرده اند و گفته اند از این تعلیل می فهمیم که مقصود از روایت این است که اگر آن پنج مورد ذکر شده ، در نماز وجود داشت، نبودن اجزاء دیگر، ضرری به نماز نمی زند زیرا امام علیه السلام ، در بیان علت اینکه چرا اعاده لازم نیست فرموده اند چون اجزاء دیگر سنت هستند و سنت فریضه را از بین نمی برد یعنی نبودن این سنت ، ضرری به فریضه نمی زند.

نقد این بیان:

تفسیر فوق از روایت، در واقع تنگ کردن بدون دلیل دایره شمول روایت است و حال اینکه قبلاً گذشت که این روایت ، عمومیت دارد و تعبیر سنت در روایت، هم شامل کم کردن و هم شامل زیاد کردن می شود و ما دلیلی نداریم که دست از این شمول برداریم.

عمومیت حدیث
نسبت به زیاده:

نظریه ۱:

مدعا و دلیل: شامل حالت زیاده نمی شود زیرا در سه مورد از پنج مورد روایت امکان زیاد کردن نیست پس حدیث، ظاهر در حالت تقیصه است.

نقد: این که در سه مورد روایت، زیاده ممکن نیست دلیل نمی شود که در دو مورد دیگر، زیاده اراده نشده باشد و حدیث، شامل زیاده در دو مورد دیگر نشود.

نظریه ۲:

مدعا و دلیل: شامل حالت زیاده نمی شود زیرا از تعلیل، می فهمیم که اگر این پنج مورد بود، نبودن اجزاء و شرایط دیگر، مضر نیست.

نقد: این تفسیر، تنگ کردن بدون دلیل دایره شمول روایت است در حالیکه ظاهر حدیث، شمول نسبت به زیاده است.

نظریه ۳ (نظر صحیح):

مدعا: حدیث لاتعداد، شامل حالت زیاده هم می شود.

دلیل:

۱- حذف متعلق، دلالت بر عموم می کند و در این حدیث، متعلق لاتعداد، حذف شده است.

۲- عمومیت تعلیل، دلالت بر عمومیت حکم می کند و با حالت زیاده هم سازگار است.

تطبيق

۸- عموم القاعدة لحالة الزيادة

۸- عام بودن این قاعده نسبت به حالت زیاده

تارة يكون الاخلال في الصلاة بسبب ترك جزء أو شرط و أخرى يكون بسبب زيادة ذلك.

در یک صورت ، خلل وارد کردن به نماز به سبب ترک جزء یا شرط است و در صورت دیگر ، به سبب زیاد کردن جزء یا شرط است.

و القدر المتيقن من الحديث هو الأول. و قد وقع الاختلاف في شموله لحالة الزيادة فقليل بعدم الشمول، لأن ثلاثة من الخمسة - و هي الوقت و القبلة و الطهور - لا يتصور فيها الزيادة.

و مقدار یقینی از حدیث، صورت اول است و گاهی در شمول این حدیث نسبت به حالت زیاده اختلاف شده است پس گفته شده است که شامل نمی شود زیرا سه مورد از (آن) پنج مورد - که وقت و قبله و طهور باشد- در آنها زیاد کردن قابل تصور نیست.

و الصحيح هو الشمول.

و صحيح، شامل شدن (حالت زیاده) است.

اما بناء على ما هو المعروف من ان حذف المتعلق يدلّ على العموم فالأمر واضح، إذ الحديث لم يقل: لا تعاد الصلاة من النقيصة إلّا في خمسة، بل حذف المتعلق و قال: لا تعاد الصلاة إلّا من خمسة.

اما بنا بر آنچه معروف است که حذف متعلق دلالت بر عموم می کند پس مطلب واضح است زیرا حدیث نگفته است: نماز بخاطر نقیصه اعاده نمی شود مگر در پنج مورد، بلکه (امام علیه السلام) متعلق را حذف کرد و فرمود: نماز ، اعاده نمی شود مگر بخاطر پنج چیز.

و اما بناء على التشكيك في دلالة حذف المتعلق على العموم فيمكن التمسك بعموم التعليل و ان السنة لا تنقض الفريضة، ان هذا التعليل لا يتناسب و خصوص النقيصة بل يلتئم مع الزيادة أيضا، و واضح ان عموم التعليل قرينة على عموم الحكم المعلل و عدم اختصاصه بحالة النقيصة.

و اما بنا بر این که در دلالت حذف متعلق بر عموم شک وارد شود پس ممکن است به عموم تعلیل و اینکه سنت، فريضة را نقض نمی کند تمسک شود و گفته شود که این تعلیل با اختصاص داشتن حدیث به حالت نقیصه

مناسبت ندارد بلکه با حالت زیاده هم سازگاری دارد و روشن است که عموم تعلیل، قرینه بر عموم حکمی است که برای آن علت آورده شده است و قرینه بر اختصاص نداشتن به حالت نقیصه است.

و من الغریب ما ذکره بعض من ان التعلیل يدلّ علی الاختصاص بالنقیصة إذ المقصود منه ان الأجزاء التي فرضها الله سبحانه متى ما تحققت فلا یضرّ فقد غیرها.

و از چیزهای بعید، آن چیزی است که بعضی ذکر کرده اند که تعلیل، دلالت بر اختصاص به نقیصه دارد زیرا مقصود از آن این است که اجزائی که خداوند سبحان واجب کرده است اگر محقق شود پس نبودن اجزاء دیگر، ضرری به نماز نمی زند.

و فیه: ان تفسیر التعلیل بهذا الشكل الضیق تفسیر لا وجه له.

اشکال: تفسیر کردن تعلیل به این شکل تنگ، تفسیر بدون وجه است.

و اما ما استدللّ به من ان ثلاثة من الخمسة لا يتصور فيه الزيادة فيمكن دفعه بأن ذلك قرينة على عدم إرادة الزيادة في خصوص الثلاثة المذكورة، و لا يصلح قرينة على عدم إرادتها في مطلق الخمسة.

اما آنچه که به آن استدلال شده است که سه مورد از پنج مورد (که در روایت آمده) زیاده در آن متصور نیست، ممکن است دفع شود به این که آن (مطلب) قرینه است بر اراده نکردن زیاده در خود این سه مورد ذکر شده به تنهایی و نمی تواند قرینه بر عدم اراده در مطلق پنج مورد باشد.

چکیده

- ۱- این قاعده شامل عامدی که از روی عذر، جزء یا شرط را ترک کرده می شود مانند جایی که گمان می کرده امام جماعت عادل است و به او اقتدا کرده و حمد و سوره را نخوانده و بعد فهمید که امام جماعت عادل نبوده.
- ۲- دلیل اینکه قاعده شامل عامد معذور می شود این است که ترک از روی عذر با واجب بودن جزء یا شرط منافات ندارد و همچنین روایت، انصراف از عامد بدون عذر دارد نه عامد معذور.
- ۳- گفته شده است که حدیث لاتعداد مختص حالت فراغ از عمل است زیرا اعاده در صورتی صدق می کند که نماز، تمام شده باشد و همچنین باید نماز تمام شده باشد تا عنوان صلات صدق کند.
- ۴- اشکال استدلال بالا این است که همانطور که اعاده به لحاظ مجموع صلات صادق است به لحاظ بعض صلات نیز عنوان اعاده صادق است و دیگر اینکه عنوان صلات بر صلات ناقص هم صادق است.
- ۵- مقتضای اطلاق حدیث این است که شامل حالت اثناء نماز هم بشود و حدیث، مختص به حالت فراغت از نماز نیست.
- ۶- برخی گفته اند: حدیث لاتعداد شامل حالت زیاده نمی شود زیرا در وقت و قبله و طهارت از حدث، زیاده معنا ندارد و همین باعث می شود که حدیث، ظهور در حالت نقیصه داشته باشد.
- ۷- صحیح اینست که حدیث، شامل حالت زیاده هم می شود به سه دلیل:
 - ۱- حذف متعلق دلالت بر عموم می کند و در این حدیث، متعلق لاتعداد که نقیصه یا زیاده باشد، ذکر نشده.
 - ۲- تعلیل در روایت، دلالت بر عموم می کند و با صورت زیاده هم سازگاری دارد.
 - ۳- اینکه سه مورد از پنج مورد روایت قابل زیاد کردن نیست نمی تواند قرینه باشد که در دو مورد دیگر هم زیاده، مقصود نیست.
- ۸- برخی گفته اند که مقصود از تعلیل این است که اگر اجزاء پنج گانه بود، نبودن اجزاء دیگر ضرری به نماز نمی زند و همین قرینه باعث می شود که حدیث لاتعداد، شامل حالت زیاده نشود؛ لکن این تفسیر، تنگ کردن بدون دلیل دایره شمول روایت است.